

پیش نویس قطعنامه سیاسی برای کنگره دوازدهم

ایران یکی از حساس ترین دوره های تاریخ معاصر خود را از سر میگذراند. دوره ای که پیکار برای آزادی و حاکمیت مردم ایران با ضرورت عقب کشیدن از لبه پرتگاهی که در برابر ما دهان گشوده ، به طور جدایی ناپذیر گره خورده است. تنها یک جنبش توده ای - تاریخی برخاسته از خواست ها و نیازهای اکثریت قاطع مردم ایران میتواند چنین پیکار سرنوشت سازی را به انجام برساند. برای درک روشنی از الزامات شکل گیری این جنبش لازم است به عواملی که در اوضاع کنونی بر شرایط پیکارهای سیاسی - طبقاتی اثر میگذارند ، توجه داشته باشیم. مهم ترین اینها عبارتند از :

۱ - بحران رویارویی جمهوری اسلامی و امریکا ، عاملی که بر همه تحولات کشور و صف آراییی های سیاسی آن عمیقاً اثر میگذارد و به احتمال زیاد ، در آینده قابل پیش بینی نیز همچنان اثر خواهد گذاشت. گرچه آغاز مذاکرات رسمی (در هفتم خرداد میان سفرای دو طرف در بغداد) بعد از ۲۸ سال نبود روابط رسمی دیپلماتیک ، میتواند نقطه عطفی در جهت کنترل بحران باشد ، اما نشانه ای از کم رنگ شدن علل و زمینه های بحران دیده نمیشود. حقیقت این است که طرف فعال این بحران امریکا ست نه جمهوری اسلامی. نگاهی به خطوط اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی از ماجرای یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد و حتی جلوتر از آن تردیدی باقی نمیگذارد که این رژیم در پی کنار آمدن با امریکا است ، اما در طرح خاورمیانه ای امریکا رژیمی نا مطلوب به حساب میآید. " تغییر رژیم " یعنی استراتژی اعلام شده امریکا در مورد ایران ، یکی از مهم ترین عناصر سیاست بزرگ و بلند مدت خاورمیانه ای آن است. این سیاست خصلت و اکنشی ندارد ، بلکه با نیازهای برخاسته از طرح عمومی حفظ و تقویت هژمونی جهانی امریکا تنظیم میشود یا تغییر مییابد. مثلاً بر مبنای همین طرح بود که جمهوری اسلامی در ژانویه ۲۰۰۲ جزو رژیم های " محور شرارت " اعلام شد ، اما هفت ماه بعد از آن (در اوت ۲۰۰۲) بود که منابع اطلاعاتی امریکا اعلام کردند که ایران دو مرکز فعالیت های هسته ای در حال ساختمان را به آژانس بین المللی انرژی هسته ای گزارش نکرده است. به عبارت دیگر ، مسأله هسته ای علت تشدید بحران نبود ، توجیهی برای آن بود. حتی ناکامی های سیاست خاورمیانه ای امریکا نیز موضع خصمانه آن را نسبت به جمهوری اسلامی تغییر نداده ، تقویت کرده است. در واقع ناکامی سیاست امریکا در همه محورهای بحران خاورمیانه بزرگ ، مخصوصاً در عراق و افغانستان و لبنان و فلسطین ، موقعیت جمهوری اسلامی را به نحو بی سابقه ای در منطقه تقویت کرده و درست به همین دلیل ، مسأله " تغییر رژیم " ایران را برای سیاست گزاران امریکا (یا بسیاری از آنها) بیش از پیش جدی تر ساخته است. تا جایی که در شش - هفت ماه گذشته ، رهبران امریکا عملاً مسأله ایران را نه تنها با برنامه هسته ای رژیم ، بلکه به طور مستقیم با داغ ترین بحران بین المللی ، یعنی بحران عراق ، گره میزنند. فراموش نباید کرد که حتی اگر امریکا در عراق و سایر کانون های بحران خاورمیانه کاملاً شکست بخورد ، ضرورت مهار جمهوری اسلامی برای رهبران امریکا پر اهمیت تر خواهد شد. همه قراین نشان میدهد که رهبران جمهوری اسلامی نیز " تغییر رژیم " را یکی از بایست های سیاست امریکا در مورد ایران ارزیابی میکنند. و از این جاست که ضمن استفاده از دیپلماسی فعال برای کنار آمدن با امریکا ، خود را برای بدترین سناریو های ممکن آماده میکنند و سیاست چانه زنی بر لبه پرتگاه را کارساز میدانند. هدف عمده غالب سیاست ها و برنامه ریزی های آنها در حوزه های مختلف این است که هزینه سیاست " تغییر رژیم " را تا حد ممکن برای امریکایی ها سنگین تر کنند ، تا از این طریق آنها را به تجدید نظر در آن وادار سازند. با توجه به این ملاحظات ، بحران رویارویی جمهوری اسلامی و امریکا را نباید فقط به احتمال یا عدم احتمال درگیری نظامی مستقیم میان آنها کاهش داد. استراتژی " تغییر رژیم " ضرورتاً با درگیری نظامی مستقیم و ضربتی ارتباطی ندارد ، بلکه میتواند از طریق جنگ کم شتاب یا غیر مستقیم پیش برود. حقیقت این است که استراتژی جنگ کم شتاب اکنون مدت هاست آغاز شده و در دو محور بسیار مهم پیش میرود: اولاً در طرح تحریم های شورای امنیت سازمان ملل که به احتمال زیاد مرتباً تشدید خواهد شد ، و ثانیاً در تلاش برای تحت نفوذ در آوردن جریان های مخالف جمهوری اسلامی ، به ویژه در سیاست نسبتاً علنی برای تقویت گرایشات جدایی طلبانه در میان ملیت های ایران. تردیدی نباید داشت که هر دو فشارهای سنگینی را بر جمهوری اسلامی وارد میسازند.

۲ - آرایش رژیم برای مقابله با رویارویی های احتمالی پیش رو. تردیدی نیست که رهبران جمهوری اسلامی خود را برای دوره طولانی و دشواری از رویارویی های خارجی و چالش های بزرگ داخلی آماده میکنند. بدون توجه به این تدارک ، جهت عمده بسیاری از آرایش ها و سیاست های آنها نامفهوم خواهد ماند. با اندکی دقت میتوان دید که اکنون غالب اقدامات رژیم با در نظر گرفتن ضرورت های آرایش نظامی صورت میگیرد. الف - دولت احمدی نژاد که خود با قدرتمندتر شدن نظامی - امنیتی ها در نهادهای تصمیم گیری رژیم روی کار آمده ، با تمام نیرو در جهت نظامی و امنیتی کردن ساختارهای قدرت و حتی فضای عمومی کشور کار میکند. مثلاً در دو سال گذشته اکثر قرارداد های به اصطلاح عمرانی (از قبیل راه سازی و سد سازی و غیره) که ظاهراً هیچ ربطی به مسائل نظامی ندارند ، به شرکت های وابسته به سپاه پاسداران واگذار شده اند. البته به نظر میرسد رهبران رژیم میدانند که در مقابل حملات نظامی مستقیم امریکا (یا حتی اسرائیل) توان ایستادگی زیادی ندارند ، بنابراین سعی میکنند اولاً از دادن هر نوع بهانه برای درگیری نظامی مستقیم با امریکا اجتناب کنند ؛ ثانیاً توان خود را برای درگیر شدن در جنگ فرسایشی و ایدایی علیه امریکا، چه در داخل ایران و چه در خارج از آن ، بالا ببرند ، ثالثاً نیروی نظامی کارآمدی برای کنترل اوضاع داخلی داشته باشند تا از هم زمانی حرکت های داخلی با حملات خارجی جلوگیری کنند. ب - در سیاست خارجی رژیم ، تلاش برای جلب افکار عمومی مسلمانان و مخصوصاً عربها جایگاهی بسیار کلیدی دارد. این نشان میدهد که رژیم خود را در

انزوا میبندد و به تلاش های دیپلماتیک اش چندان امیدی ندارد و بنابراین با تلاش برای جلب افکار عمومی عربها و مسلمانان میخواد اولاً هزینه حمله نظامی را در محاسبات استراتژیست های امریکایی بالاتر ببرد ، ثانیاً تا حد ممکن دولت های عرب و مسلمان را از حمایت فعال از استراتژی نظامی امریکا باز دارد. در همین راستاست که سال جاری را " سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی " نامیده اند و خامنه ای در سالروز مرگ خمینی تا آنجا پیش رفت که گفت بنیاد اصلی هویت ما اسلام است و نه تشیع. بعضی ها این تمرکز رژیم روی جلب افکار عمومی عربها و مسلمانان را نشانه اصول گرایی یا موقعیت محکم آن در مقابل امریکا به حساب میآورند. اما این برداشت با واقعیت ها خوانایی ندارد. حقیقت این است که در پشت این تظاهر به اصول گرایی ، جمهوری اسلامی سیاست خارجی بسیار فرصت طلبانه ای را پیش میبرد. مثلاً در خیلی از کشور های منطقه میکوشد با متحدان امریکا روابط خوب و حتی دوستانه ای داشته باشد. در عراق نزدیک ترین دوستان آن متحدان اصلی امریکا هم محسوب میشوند ؛ در افغانستان با دولت دست نشانده امریکا روابط بسیار دوستانه ای دارد ؛ با تمام نیرو برای از سر گیری روابط دیپلماتیک با مصر تلاش میکند ؛ میکوشد با ترکیه ، پاکستان ، آذربایجان و گرجستان که همه متحدان نزدیک امریکا در منطقه محسوب میشوند ، روابط فعال و خوبی داشته باشد ؛ و مهمتر از اینها ، تلاش برای حفظ رابطه خوب و حتی دوستانه با عربستان سعودی و سایر کشورهای عضو " شورای همکاری خلیج " را به یکی از محورهای ثابت سیاست خارجی خود تبدیل کرده است و در این جهت تا آنجا پیش رفته که با پیش کشیدن یک طرح ده ماده ای در " فوروم اقتصادی دوحه " (توسط حسن روحانی در اوائل آوریل گذشته) خواهان همکاری همه جانبه با آن کشورها و تشکیل " سازمان همکاری و امنیت خلیج فارس " شده است. اینها همه نشان میدهد که رهبران جمهوری اسلامی خود را در وضعیت بسیار دشوار و شکننده ای میبینند و حاضرند برای حفظ موجودیت رژیم شان به هر سازشی تن بدهند. البته در کنار اینها ، سیاست های دیگری هم دنبال میشوند ، از تقویت حزب الله لبنان و جیش المهدی مقتدا صدر در عراق و حمایت از حماس در فلسطین گرفته تا تلاش برای عضویت در " سازمان همکاری شانگهای " و ایجاد روابط ویژه با روسیه و چین و حتی برقراری روابط همکاری فعال به اصطلاح " ضد امپریالیستی " با بعضی حکومت های امریکای لاتین. اما دقت در همه این روابط تردیدی باقی نمیگذارد که منطق حاکم بر همه آنها از ضرورت های آرایش دفاعی برمیخیزد. ج - جهت سرکوب های رژیم نیز همین منطق آرایش دفاعی را نشان میدهد. این سرکوب ها در دو سطح متفاوت صورت میگیرد: در مقابله با حرکت های ملیت های زیر ستم عملاً نوعی حکومت نظامی برقرار شده است و مخصوصاً در بلوچستان و خوزستان و کردستان ، زیر پوشش مقابله با جریان هایی که عملیات مسلحانه انجام میدهند ، اعدام ها و سرکوب های بسیار گسترده و بی رحمانه ای راه انداخته اند. در سطح دیگر ، هدف سرکوب ها (مثلاً در برخورد با جنبش های کارگران و زنان و دانشجویان) عمدتاً سد کردن روند سازمان یابی مستقل است. به عبارت دیگر ، رژیم دریافته است که سرکوب این جنبش ها در شرایط کنونی ، اگر ممکن هم باشد ، به لحاظ سیاسی بسیار پر هزینه خواهد بود ، بنابراین میکوشد آنها را از رسیدن به نقطه بلوربندی تشکیلاتی بازدارد. در این سطح هنوز مجازات ها و خشونت ها به سنگینی سطح اول نیست. اما هر چه دامنه حرکت ها و نارضایی های مردم گسترده تر میشود و رژیم موقعیت خود را در مقابل مردم شکننده تر میبیند، تفاوت های این دو سطح سرکوب کم رنگ تر میگردد. مثلاً سرکوب مدنی گسترده ای که تحت عنوان " ارتقاء امنیت اجتماعی" از اول اردیبهشت شروع شده ، به یک حکومت نظامی سراسری شباهت پیدا میکند. طبق آمار مقامات خود رژیم در طول ماههای اردیبهشت و خرداد ، بیش از صد و پنجاه هزار نفر از زنان به اتهام " بد حجابی " بازداشت شده اند ؛ هزاران نفر از افراد بی خانمان و معتاد به نام " ارادل و اوباش " و " معتادان خطرناک" دستگیر شده اند ؛ عده زیادی از فعالان دانشجویی به اتهام " توهین به مقدسات " دستگیر یا از دانشگاه ها اخراج و شمار چشم گیری از استادان دانشگاه ها " پاک سازی " شده اند ؛ بار دیگر یورش بسیار وسیعی برای جمع آوری ماهواره ها و سی. دی. های " غیر مجاز" راه افتاده ؛ عده زیادی از ایرانیان مقیم خارج هنگام بازدید از ایران به بهانه های مختلف دستگیر شده اند و بعضی ها رسماً به جاسوسی برای امریکا متهم شده اند. و مهم تر از همه این است که این بار بگیر و ببندها ظاهراً خصلت دوره ای و زود گذر ندارد ، زیرا دارند ساختار های خاصی برای این نوع سرکوب ها به وجود میآورند. و مسئولان دستگاه های اصلی اجرای این طرح ، در " همایش مبانی و راهبردهای افزایش امنیت اجتماعی " که در اواخر خرداد در تهران برگزار شد ، آشکارا اعلام کردند که این طرح برای نشان دادن " کار آمدی حکومت " ضروری است و "به طور مستمر" باید اجرا شود. ۱- سیاست مستضعف پناهی رژیم نیز که حالا دولت احمدی نژاد سنگ آن را به سینه میزند ، در همین راستاست. میخوانند اولاً بخش گزین شده ای را به صورت نیروی نان خور شبه نظامی (بسیج) و عمدتاً برای مقابله با اشتعال حرکت های توده ای در خدمت داشته باشند ؛ ثانیاً تا حد امکان از اشتعال حرکت های اعتراضی توده عظیم تهیدستان ، که در شرایط حساس کنونی میتوانند تعادل نظام را به هم بریزند ، جلوگیری کنند. ۲- سیاست تمرکز زدایی دولت احمدی نژاد نیز همین جهت را نشان میدهد. مثلاً انحلال سازمان برنامه و بودجه و استانی کردن آن ، از یک طرف نظری به مسأله ملی دارد ، و از طرف دیگر میخواد کنترل هسته مرکزی قدرت (یعنی زیر مجموعه دستگاه ولایت با نهاد های امنیتی - نظامی اش) را بر چگونگی هزینه بودجه های عمرانی استان ها تقویت کند. ۳- سیاست آشتی با ناسیونالیسم ایرانی نیز در همین راستاست. تجدید نظر آشکار در گفتار رسمی رژیم نسبت به عید نوروز و چهارشنبه سوری ، و به طور کلی ، در ارتباط با میراث فرهنگی ایران پیش از اسلام به حد کافی گویاست. ۴- فرمان خامنه ای در باره اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی که به معنای وارونه سازی کامل این اصل است ، نیز همین نیازهای آرایش دفاعی را در نظر دارد. به نظر میرسد این سیاست خصوصی سازی های گسترده میخواد اولاً برای خزانه دولت منابع مالی لازم برای رویارویی های احتمالی پیش رو فراهم آورد ؛ ثانیاً با کاستن از بار مسؤولیت های اقتصادی مستقیم دولت ، کار آمدی دستگاه دولت را در حوزه اولویت های مورد نظر دوره پیش رو بالا ببرد ؛ ثالثاً با گسترش بخش خصوصی اختلافات بالایی ها بر سر کنترل منابع مالی و اقتصادی را کاهش بدهد و در عین حال دریچه ای برای پیوند با سرمایه جهانی (مخصوصاً برای کند کردن گسترش تحریم های

اقتصادی) باز کند. خلاصه، همه این سیاست‌ها نشان می‌دهند که آرایش دفاعی برای حفظ موجودیت رژیم اکنون در صدر اولویت‌های رهبران جمهوری اسلامی قرار دارد.

۳ - عمیق‌تر شدن شکاف در میان جریان‌های ولایی درون حکومت. برخلاف پیش‌بینی بسیاری از ناظران سیاسی، روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد به یک پارچگی جریان‌های ولایی نیانجامید و حتی عملکرد این دولت اختلافات میان آنها را عمیق‌تر ساخت. انتخابات مجلس خبرگان و شوراها در سال گذشته که عملاً موقعیت رفسنجانی و متحدان او را تقویت کرد، شاهد این واقعیت بود. محورهای اصلی اختلافات چنین است: **یک** - سیاست‌های اقتصادی دولت که اکثر جریان‌های حکومتی، از اصلاح‌طلبان "جبهه مشارکت" گرفته تا ولایت‌مداران "حزب مؤتلفه اسلامی" را در مقابل دولت احمدی‌نژاد به نوعی ائتلاف عملی واداشته است. همه اینها، با توجه به هم‌رأیی محکمی که اکنون بر سر ضرورت و فوریت خصوصی‌سازی‌ها در میان طبقه حاکم به وجود آمده، دولت احمدی‌نژاد را به بی‌اعتنایی به مکانیسم‌های بازار و کندکاری در اجرای سیاست‌های اعلام شده مربوط به اصل ۴۴ قانون اساسی متهم می‌کنند. **دو** - منازعه بر سر چگونگی کنترل و هزینه درآمدهای کلان نفتی که در رابطه با آن، سازمان‌ها و شرکت‌های وابسته به سپاه، از طریق دولت احمدی‌نژاد، نقش برتری پیدا کرده‌اند. **سه** - نحوه برخورد دولت احمدی‌نژاد با بحران هسته‌ای که از طرف بخش بزرگی از محافظه‌کاران در هم‌سوئی با رفسنجانی و متحدان او، نسنجیده و تحریک‌آمیز ارزیابی می‌شود. به این ترتیب، تغییر آرایشی در میان جریان‌های درونی حکومت صورت می‌گیرد که نمیتواند در صف آرائی عمومی نیروهای سیاسی کشور در آینده بی‌تأثیر باشد.

۴ - عمیق‌تر شدن بحران اقتصادی کشور. حالا همه، و از جمله بخش بزرگی از خود حکومتی‌ها، قبول دارند که وضع اقتصاد خراب‌تر شده و به سمت خرابی بیشتری می‌رود. مسلم است که سهم دولت احمدی‌نژاد را در تشدید بحران اقتصادی نمیتوان نادیده گرفت؛ اما علت اصلی آن را باید در بحران ساختاری مزمن سرمایه‌داری ایران و همچنین در بحران ناشی از رویارویی‌های بین‌المللی رژیم جستجو کرد. علی‌رغم ادعای رهبران رژیم، تردیدی نمیتوان داشت که لااقل بدون عقب‌نشینی جمهوری اسلامی در مسأله غنی‌سازی هسته‌ای، تحریم‌های آغاز شده گسترش خواهند یافت و عواقب اقتصادی و مصیبت‌های انسانی بزرگی به بار خواهند آورد. هم‌اکنون روشن است که بحران ساختاری مزمن کشور همچنان عمیق‌تر می‌شود و نابرابری‌های طبقاتی و تشدید تهیدستی اکثریت بزرگ مردم با آهنگی شتابان افزایش می‌یابد. البته این در حالی است که در نتیجه افزایش درآمدهای نفتی، موقعیت مالی جمهوری اسلامی چندان بد نیست. اما این تقابل در تشدید بحران اقتصادی کشور و عدم شکندگی موقعیت مالی رژیم، متأسفانه کمکی به وضع فلاکت‌بار اکثریت عظیم مردم نمی‌کند، بلکه برعکس، فشار را بر آنها افزایش می‌دهد. در واقع قدرت مانور مالی رژیم نه تنها در جهت بهبود شرایط زندگی مادی اکثریت مردم کشور نیست، بلکه فرصت و تکیه‌گاهی برای رهبران رژیم فراهم می‌آورد که بی‌توجه به عمیق‌تر شدن فلاکت‌توده‌ای، با تعقیب سیاست‌های کلان اقتصادی کنونی و ماجراجویی‌های بین‌المللی، همچنان میدان مانور داشته باشد.

۵ - تغییرات چشم‌گیر در صفوف اپوزیسیون. ورشکستگی کامل اصلاح‌طلبان حکومتی؛ تشدید بحران رویارویی رژیم با آمریکا و پررنگ‌تر شدن خطر جنگ و تحریم‌های اقتصادی؛ آشکارتر شدن نتایج فاجعه‌بار اشغال عراق از طرف آمریکا و رسوایی طرح "دموکراسی" امریکایی در خاورمیانه؛ و بالاخره گسترش بی‌وقفه فلاکت‌توده‌ای و نابرابری‌های طبقاتی تکان‌دهنده در سراسر کشور، تغییرات مهم و چشم‌گیری در صف آرائی مخالفان جمهوری اسلامی به وجود آورده است. این تجدید آرایش در سه محور شکل می‌گیرد: **اول**، بر سر جنگ و تحریم‌های اقتصادی. اکنون بخش فزاینده‌ای از مخالفان رژیم، چشم‌انداز جنگ و گسترش تحریم‌های اقتصادی و نیز احتمال مداخله قدرت‌های خارجی را خطر مرگباری برای پیکار آزادی و دموکراسی و حتی موجودیت کشور میدانند. و بنابراین، هر چه بیشتر، سازماندهی مبارزه عاجل و مستقل علیه جمهوری اسلامی و طرح‌های تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا را تنها راه مقابله با این خطر فاجعه‌بار می‌بینند. اما در عین حال، بعضی جریان‌های اپوزیسیون نیز در متن رویارویی کنونی آمریکا و جمهوری اسلامی به هم‌سوئی با یکی از دو طرف برخاسته‌اند. بعضی از طرفداران هم‌سوئی با آمریکا دیگر تنها به دفاع علنی از ضرورت مداخله آن در ایران بسنده نمی‌کنند، بلکه عملاً نیز در خدمت طرح‌های امریکایی درآمدند و هر نوع مخالفت با آمریکا را خدمت به جمهوری اسلامی قلمداد می‌کنند. عده‌ای از اینها حتی از دفاع علنی از مداخله نظامی آمریکا نیز روی گردان نیستند و اشغال کشور یا بمباران بعضی مناطق آن را پیش‌شرط اجتناب‌ناپذیر تأسیس دموکراسی در ایران میدانند. در مقابل، بعضی جریان‌ها نیز به بهانه ضرورت مبارزه با امپریالیسم یا مخالفت با جنگ، ائتلاف با رژیم را اجتناب‌ناپذیر مینامند و مبارزه با آن را در شرایط کنونی، خدمت به آمریکا قلمداد می‌کنند. تردیدی نیست که فعال‌شدن این دو قطب انحرافی، از هر دو طرف، جنبش آزادی‌وبرابری خواهی مردم ایران را زیر فشار قرار می‌دهد و مخصوصاً شرایط مبارزات واقعی را در داخل کشور دشوارتر می‌سازد. **دوم**، با گسترش مبارزات و رویارویی‌های طبقاتی مستقیم و غیرمستقیم، و نیز ایجاد هم‌رأیی بر سر نوعی گیری اقتصادی نئولیبرالی در میان همه جریان‌های حکومتی، زمینه مساعدی برای تقویت جریان‌های چپ شکل می‌گیرد. اما در عین حال، غلبه جریان‌های مخالف چپ در طیف رنگارنگ اپوزیسیون رژیم، مخصوصاً با امکانات وسیعی که در اختیار دارند، این خطر را نیز تقویت می‌کند که گسترش همین نابرابری‌های طبقاتی، به نیرو گرفتن جنبش‌های توده‌ای تاریک و ارتجاعی کمک کند. **سوم**، با وجود بگیر و ببندهای گسترده رژیم، جنبش‌های اجتماعی در یک سال گذشته نه تنها رادیکالیزه شده‌اند و خواست‌های روشن‌تر و جسورانه‌تری را پیش کشیده‌اند، بلکه گرایش به هم‌گرایی نیز در میان آنها تقویت شده است. مثلاً اکنون نمونه‌های متعددی از همکاری کارگران رشته‌های مختلف در مبارزه برای تشکیل مستقل، یا حتی فراتر از آن، همکاری رو به رشد عده قابل توجهی از فعالان جنبش‌های کارگری، دانشجویی و زنان

با هم دیگر را شاهد هستیم. هر چند این گرایش هنوز در مرحله جنینی است، ولی بی تردید، چشم گیر و بسیار امیدوار کننده است و اگر با شتاب کافی گسترش یابد، به سرعت میتواند توان مداخله گری از پائین را افزایش دهد و به جنبش های اجتماعی مترقی وزن، کیفیت و افق های جدیدی ببخشد. اما مسأله این است که در فضای رویارویی کنونی جمهوری اسلامی و امریکا آیا این جنبش ها خواهند توانست از سرکوب اولی و دام گستری دومی که در پی بهره برداری ابزاری از آنهاست، در امان بمانند و روی پای خود ببالند؟

با در نظر گرفتن تحولات یاد شده، کنگره دوازدهم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ضمن تأیید سیاست های مصوب کنگره های دهم و یازدهم سازمان، بار دیگر بر نکات زیر تأکید میورزد:

۱ - ضرورت حیاتی و فوری مبارزه علیه فاجعه ای که امریکا و جمهوری اسلامی تدارک مبینند. این مبارزه اکنون به حلقه مقدم پیکار مردم ایران برای آزادی، برابری و حاکمیت مردم تبدیل شده است. بدون مبارزه در این محور، شکل گیری و گسترش یک جنبش مستقل و اراده توده ای برخاسته از خواست ها و نیازهای اکثریت قاطع مردم، یعنی عامل تاریخی لازم برای دستیابی به آزادی و برابری و حاکمیت مردم در این کشور ناممکن خواهد بود. هم اکنون مبینیم که حتی بدون شروع جنگ یا گسترش وسیع تحریم های اقتصادی، و فقط با حادث شدن خطر رویارویی های دو طرف، زندگی اکثریت قاطع مردم آشکارا فلاکت بارتر، توان جمهوری اسلامی در مقابله با مردم بیشتر و سرکوب گری آن هارتر، و میزان مداخلات مستقیم و غیر مستقیم امریکا و متحدان آن در صفوف اپوزیسیون بیشتر شده است. بنابراین، روشن است که ادامه این وضع، مردم را به زائده دو طرف رویارویی تبدیل خواهد کرد. در شرایط کنونی، مبارزه علیه خطر جنگ و تحریم های اقتصادی در ایران، ناگزیر مبارزه ای است برای جنبشی که واقعاً "جنبش مستقل اکثریت عظیم و برای اکثریت عظیم" مردم ایران باشد. چنین جنبشی نه در همراهی با امریکا یا جمهوری اسلامی، بلکه در مقابله با هر دو آنها شکل خواهد گرفت. به همین دلیل، هر دو آنها، علی رغم همه اختلافات شان، در ضديت با آن، وحدت نظر دارند و با تمام امکانات میکوشند شکل گیری آن را ناممکن سازند. اما پا گرفتن مبارزه ای کارآمد علیه خطر جنگ و تحریم های اقتصادی، بدون توافق جریان های گوناگون فعال در آن، روی خواست های مشخص و روشنی ناممکن است. به نظر ما این خواست ها عبارتند از: **پیک** - خواست عقب نشینی جمهوری اسلامی از اصرار بر غنی سازی هسته ای و دستیابی به چرخه کامل سوخت هسته ای. زیرا بدون این عقب نشینی بیرون کشیدن پرونده هسته ای ایران از شورای امنیت سازمان ملل متحد بسیار بعید است؛ و بدون این کار حتی اگر جنگی هم در میان نیابد، به احتمال زیاد گسترش تحریم های اقتصادی علیه ایران همیشه در دستور خواهد بود و بسته به اوضاع و احوال، با آهنگ های مختلف پیش خواهد رفت. و به تجربه عراق میدانیم که اثرات تحریم های اقتصادی طولانی روی اقتصاد کشور و شرایط زندگی اکثریت قاطع مردم، کم تر از جنگ مصیبت بار نیست. تردیدی نیست که بحران کنونی با عقب نشینی جمهوری اسلامی در مسأله هسته ای پایان نخواهد یافت، اما این کار میتواند امریکا را از پوشش بین المللی کنونی که برای توجیه طرح های تجاوز کارانه اش در کشور ما درست کرده، محروم سازد و پیشبرد این طرح ها را دشوارتر کند. **دو** - مخالفت قاطع با تولید سلاح های هسته ای، شیمیایی، میکروبی و هر نوع سلاح کشتار توده ای از طرف جمهوری اسلامی. زیرا هر نوع کنار آمدن با سلاح های کشتار توده ای، قبل از هر چیز در حکم خودکشی برای جنبشی است که برای آزادی و برابری و هم بستگی عمومی انسان ها میجنگد. گذشته از این، تولید و نگهداری چنین سلاح هایی در همه جای دنیا، و حتی در کشورهای برخوردار از دموکراسی، بهانه ای است برای گسترش نظامی گری، ایجاد فضای امنیتی و جا انداختن اختیارات فوق العاده برای حکومت کنندگان و دزدیدن نان از سفره کارگران و زحمتکشان. آنهایی که با توسل به منطق به اصطلاح "رنال پولیتک" تولید چنین سلاح هایی را به عنوان یک وسیله دفاعی در مقابل تجاوز گران لازم میدانند، فراموش میکنند که این تدابیر هر چند ممکن است برای حفظ دولت های جدا از مردم مفید باشند، ولی برای مردم تشنه آزادی و برابری، سم کشنده اند. بعلاوه در شرایط مشخص کنونی ایران، تولید چنین سلاح هایی، نه تنها نمیتواند نقش بازدارنده ای در مقابل تجاوز خارجی باشد، بلکه خود به بهانه ای برای تجاوز خارجی تبدیل میشود. **سه** - مخالفت با طرح های جمهوری اسلامی در زمینه انرژی هسته ای. تولید انرژی هسته ای، به عنوان انرژی جایگزین یا مکمل، لااقل در شرایط امروز ایران نه تنها گزینه درستی نیست، بلکه بسیار پرهزینه و ماجراجویانه است. ایران کشوری است که نقداً با کمبود منابع انرژی روبرو نیست، بعلاوه، امکانات طبیعی وسیعی برای تولید انرژی تمییز و دوام پذیر خورشیدی دارد. نیروگاه های هسته ای حتی در کشورهایی که تکنولوژی بسیار پیشرفته و حکومت های نسبتاً پاسخگویی دارند، کانون های خطر محسوب میشوند. تصادفی نیست که جنبش های مترقی و طرفدار محیط زیست در همه جا مخالف چنین نیروگاه هایی هستند. طبیعی است که خطر اینها در جمهوری اسلامی به مراتب بیشتر خواهد بود. و بحران کنونی نشان میدهد که برخلاف ادعای رژیم، این انرژی دست کم در شرایط حاضر برای ایران پرهزینه ترین انرژی محسوب میشود. تصادفاً اصرار جمهوری اسلامی روی اهمیت این موضوع نشان میدهد که طرح های آن صرفاً جنبه علمی یا اقتصادی ندارد. **چهار** - مخالفت قاطع و روشن با تحریم های اقتصادی و هر نوع مداخله قدرت های خارجی در تعیین سرنوشت مردم ایران و نیز با هر نوع تعرض آنها علیه موجودیت و منافع کشور، ضمن مبارزه هرچه گسترده تر مردمی برای براندازی جمهوری اسلامی. فراموش نباید کرد که جمهوری اسلامی مقدم ترین مانع هر نوع حرکت مترقی و دموکراتیک در کشور ماست و بنابراین، تضعیف پیکار علیه آن، با هر بهانه ای که صورت بگیرد، جز طولانی تر کردن ذلت و بی حقی مردم ایران نتیجه ای نخواهد داشت. مبارزه برای براندازی جمهوری اسلامی تنها راه رسیدن به آزادی و دموکراسی در کشور ماست. اما چگونگی و جهت براندازی جمهوری اسلامی کم اهمیت تر از خود براندازی نیست. تکرار تجربه انقلاب ۱۳۵۷ (یعنی برانداختن یک دیکتاتوری و نشان دادن دیکتاتوری دیگری به جای آن) نتایج فاجعه

بارتری به دنبال خواهد داشت و این بار میتواند ادامه موجودیت خود کشور را ناممکن سازد. طرح های امریکا برای کنترل خاورمیانه و به ویژه کشور ما به حد کافی روشن است. هر نوع غفلت از مقابله با این طرح های ضد مردمی (تا چه رسد به همراهی با آنها) همه ما را در مصیبت وحشتناک تری گرفتار خواهد ساخت که صحنه هایی از آن را هم اکنون در عراق میبینیم. امریکا نه میخواهد و نه میتواند در ایران دموکراسی ایجاد کند. "تغییر رژیم" در ایران برای امپریالیسم امریکا وسیله ای است برای کنترل بیشتر این کشور، نه میدان دادن به شکل گیری اراده آزاد مردم آن. دموکراسی در ایران تنها در متن پیکارهای مستقل و آگاهانه اکثریت عظیم مردم این کشور میتواند پا بگیرد و مداخلات امریکا شرایط گسترش چنین پیکارهایی را دشوارتر میسازد و تا همین جا نیز دشوارتر ساخته است. فراموش نباید کرد که دولت امریکا اکنون فقط برای تبلیغات و دست کاری افکار عمومی مردم ایران مبالغه رسماً اعلام شده کلانی خرج میکند (کارهای غیرتبلیغاتی که جای خود دارند). و نیرومندترین رسانه های صوتی و تصویری که در مخالفت با جمهوری اسلامی برای ایرانیان برنامه پخش میکنند، رسماً زیر نظر دولت امریکا کار میکنند. مسلم است که بودجه های سری و اعلام نشده امریکا و متحدان آن برای مداخله در ایران به مراتب بیش از اینها است. و فراموش نباید کرد که افراد قابل فروش در میان طیف های گوناگون مخالفان جمهوری اسلامی نیز مثل هر جای دیگر، کم نیستند و برای خود فروشی ها و معامله گری هایشان نیز توجیهاات عوام فریبانه زیادی سرهم بندی میکنند. با توجه به این حقیقت تلخ و غیر قابل انکار، اگر میخواهیم مبارزه علیه جمهوری اسلامی در جهت دستیابی به آزادی و برابری و حاکمیت مردم ایران پیش برود، بایستی از استقلال جنبش های اجتماعی و سیاسی با هشجاری و حساسیت تمام پاسداری کنیم و وابستگی به امریکا و قدرت های خارجی را نیز مانند وابستگی به جمهوری اسلامی منزوی سازیم و صفوف جنبش آزادی و برابری خواهی را از صفوف آنها کاملاً متمایز سازیم.

روشن است که صرفاً با طرح خواست های بالا مبارزه ای علیه خطر جنگ و تحریم های اقتصادی پا نخواهد گرفت. چنین مبارزه ای ضرورتاً باید یک مبارزه بین المللی باشد و به طور همزمان در فضاهای جغرافیایی متفاوت و از طریق ترکیب متفاوتی از نیروهای سیاسی پیش برود. به عبارت دیگر، شرایط پیشبرد آن در داخل ایران و خارج از آن نمیتواند یک سان باشد. باید توجه داشت که حتی اگر همه ایرانیان علیه خطر جنگ و تحریم های اقتصادی متحد شوند، شاید نتوانند جلو آن را بگیرند، زیرا نمیتوانند به یکی از دو طرف رویارویی که ضمناً طرف نیرومندتر آن هم هست، فشار موثری وارد کنند. حقیقت این است که افکار عمومی مترقی مردم جهان و مخصوصاً مردم امریکا مهم ترین نیرویی است که میتواند دولت امریکا را زیر فشار ببرد. اما آیا جنبشی با این تنوع و گستردگی اصلاً میتواند موجودیت هم زمان داشته باشد؟ با تجربه جنبش جهانی ضد جنگ در دوره تدارک اشغال عراق میدانیم که پاسخ این سؤال میتواند مثبت باشد. اکنون روحیه بیزاری از جنگ آشکارا وسیع تر از آن دوره است. و ایران از طریق خود دولت امریکا با داغ ترین کانون بحران جهانی گره خورده است. بنابراین گرچه جنبش آزادی و برابری خواهی مردم ایران خود به تنهایی نمیتواند جای یک جنبش بین المللی ضد جنگ را بگیرد، ولی میتواند در مشتمل ساختن آن نقش مهمی داشته باشد. شرط چنین کاری این است که در خود ایران یک جنبش مستقل ضد جنگ وجود داشته باشد. اما مسلم است که در داخل ایران (دست کم با توازن نیروی کنونی میان مردم و رژیم) هر نوع اعتراض به سیاست هسته ای رژیم اولاً از بطن جنبش های اجتماعی نقداً موجود میتواند برخیزد؛ ثانیاً حتماً با سرکوب شدید رژیم روبرو میگردد. در نتیجه، خواست های جنبش ضد جنگ در داخل ایران، دست کم در شرایط حاضر، عملاً ناگزیر میشود در پشت خواست های جنبش های اجتماعی نقداً موجود استتار کند. به عبارت دیگر، جنبش ضد جنگ در داخل ایران عمدتاً از طریق دفاع از گسترش، هم گرایی و استقلال جنبش های اجتماعی موجود میتواند معنا داشته باشد. جنبش ضد جنگ در خارج از ایران البته محدودیت های داخل ایران را ندارد، اما باز در صورتی میتواند به یک جنبش مؤثر و بنابراین توده ای تبدیل شود که با جنبش های مترقی موجود در کشورهای مختلف پیوند بخورد. ایرانیان خارج از کشور در شتاب دادن به این پیوند و مهم تر از آن، در به وجود آوردن حدی از هم زمانی و هم آهنگی میان جنبش های مترقی بین المللی و جنبش های مترقی داخل ایران نقش واقعاً تعیین کننده ای میتوانند بازی کنند.

۲ - **ضرورت تلاش برای گسترش و هم گرایی جنبش های اجتماعی مترقی.** نیاز به یک جنبش توده ای - تاریخی برخاسته از خواست ها و نیازهای اکثریت قاطع مردم ایران، حیاتی ترین نیاز جامعه ماست. جنبشی که با مشارکت فعال اکثریت عظیم مردم پا بگیرد و با برخورداری از افق های گسترده تاریخی، به راستی در خدمت اکثریت عظیم مردم باشد. بدون چنین جنبشی، حتی اگر سرنگونی جمهوری اسلامی هم شدنی باشد، دستیابی به آزادی و برابری و حاکمیت مردم ناشدنی خواهد ماند. جنبش های اجتماعی موجود با همه ضعف ها و محدودیت های قابل فهم کنونی شان، حالت جینی آن جنبش بزرگ را نمایندگی میکنند. بنابراین چگونگی گسترش و بالندگی آنها برای کل مبارزات مردمی سرنویشت ساز است. به نظر ما، در مرحله کنونی گسترش این جنبش ها توجه به چند نکته ضروری است: **یک** - هم گرایی این جنبش ها اکنون عمدتاً با نیروی نفی پیش رانده میشود. یعنی تا حدود زیادی فشار و سرکوب حکومت است که فعالان آنها را به نزدیکی با هم دیگر وامیدارد. این کاملاً طبیعی است. در یک کشور استبداد زده، قبل از هر چیز خود استبداد است که همه را به هم نزدیک میکند. اما اگر به فراتر از نفی استبداد بیندیشیم در مییابیم که بیش از این به هم گرایی نیاز داریم. اگر حقیقت دارد که مثلاً اکثریت زنان (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) خود کارگرد، یا حدود نیمی از کارگران از ملیت های زیر ستم هستند، پس سطح بالاتری از هم آهنگی (کاملاً لازم) ضد استبدادی ضرورت دارد. زیرا جنبش کارگری در صورتی میتواند جنبش همه کارگران باشد که تا حدود زیادی زنانه بشود یا با ملیت های زیر ستم عمیقاً در آمیزد و بالعکس، جنبش زنان در صورتی میتواند واقعاً نیرومند بشود که تا حدود زیادی کارگری بشود. **دو** - هیچ یک از این جنبش ها زیر مجموعه دیگری نیستند و هر یک از آنها ناظر به رابطه اجتماعی خاصی هستند و بنابراین، با منطق و پویایی خاص خودشان حرکت میکنند. بدون توجه به این نکته هم آهنگی عمقی میان جنبش

ها ناممکن خواهد شد. فقط با پذیرش ضرورت و اهمیت وجودی یک جنبش است که هم آهنگی با آن امکان پذیر می‌گردد. سه - هم گرایی عمقی تر میان جنبش های اجتماعی مختلف به اشتراک در افق های گسترده اجتماعی و تاریخی نیاز دارد. مثلاً کارگرانی که به فراتر از افق های سرمایه داری فکر نمیکنند ، طبیعی است که نه تنها به هم آهنگی عمقی با جنبش های مترقی دیگر فکر نکنند ، بلکه حتی به اتحاد کل کارگران نیز نیازی احساس نکنند یا صرفاً با دید ابزاری به آن بیندیشند. یا آنهایی که برای آزادی و برابری همه افراد انسانی مبارزه میکنند ، آیا میتوانند مثلاً به فاجعه زیست محیطی ، یا سرنوشت میلیون ها انسان قربانی مواد مخدر (آن هم در کشوری که پایتخت اش یکی از آلوده ترین شهرهای جهان محسوب میشود ، حکومت اش دست یابی به انرژی هسته ای را مترادف حاکمیت ملی جا میزند ، و به لحاظ داشتن بالاترین شمار معتادان به مواد مخدر نسبت به کل جمعیت ، در صدر جدول جهانی است) بی اعتناء باشند؟ فراموش نکنیم که در کشور ما بدون جنبش های نیرومندی برای دفاع از محیط زیست و برای دفاع از قربانیان مواد مخدر (که برای دفاع از حرمت انسان و برای پیروزی منافع انسان بر منافع سرمایه و پیروزی ارزش مصرف بر ارزش مبادله بجنکند) جنبش های موفق کارگری و زنان و غیره نخواهیم داشت. چهار - برخورد ابزاری با جنبش های اجتماعی به گسترش این جنبش ها و هم آهنگی میان آنها آسیب میزند. فراموش نباید کرد که جنبش های اجتماعی هر چند برای تقویت جنبش سیاسی ضد استبدادی بسیار حیاتی هستند ، ولی وسیله ای در خدمت آن نیستند. تردیدی نیست که در یک جامعه گرفتار استبداد ، هر حرکتی ، میل به سیاسی شدن دارد. در واقع ، خود استبداد است که معمولاً با ترس از هر نوع فضای عمومی ، نا خواسته ، هر حرکتی را به سرعت سیاسی میکند. اما درست به دلیل وجود استبداد ، آهنگ نا مناسب سیاسی شدن هر حرکتی ، احتمال سرکوب آن را نیز افزایش میدهد. در شرایط کنونی ایران عامل دیگری نیز بر این رابطه افزوده شده است. امریکا و متحدان آن برای پیش برد استراتژی خودشان ، به گسترش هر چه بیشتر و هرچه سریع تر شورش های ضد حکومتی نیاز دارند و به همین دلیل میکوشند با نفوذ در جنبش های اجتماعی و دستکاری آنها در جهت مقاصد خودشان و بی توجه به سرنوشت فعالان اجتماعی و سیاسی ، آنها را به درگیری های سیاسی زود رس (که غالباً هم بی ثمر هستند) بکشانند. در واقع ، آنها حتی تشدید سرکوب رژیم را برای هدف های خود مفید میدانند. زیرا از این طریق بهتر میتوانند بر آن فشار بیاورند. بنابراین مهم است که فعالان اجتماعی و سیاسی تصور روشنی از رابطه میان آهنگ گسترش دامنه جنبش های اجتماعی و آهنگ و میزان سیاسی شدن آنها داشته باشند. اگر دومی شتابان تر از اولی پیش برود ، با رشد منفی جنبش ها روبرو خواهیم شد. و این نه تنها از عمق اجتماعی جنبش ها میکاهد ، بلکه عضله سیاسی آنها برای مقابله با رژیم را هم ضعیف تر میکند. البته خطر دیگری هم وجود دارد: در یک جامعه استبداد زده فرار از سیاسی شدن یا بی اعتنایی به واقعیت های سیاسی نیز جلو گسترش جنبش های اجتماعی را میگیرد. مثلاً جنبش زنان ایران هرکاری بکند ، محکوم به رویارویی با قدرت سیاسی است ؛ مگر این که به سرنوشت هولناک تن دادن به " فمینیسم اسلامی " گردن بگذارد. یا جنبش کارگری معطوف به سازمانیابی مستقل ، محکوم به سیاسی شدن است ، زیرا هر چند ممکن است جمهوری اسلامی در یکی - دو مورد تشکل کارگری مستقل را تحمل کند ، ولی با عمومیت یافتن آن حتماً به مقابله برخاود خاست. بنابراین ، مسلم است که جنبش های اجتماعی هرچه سریع تر باید سیاسی بشوند ، اما مشروط به این که به اثرات آن در پایه خود بی تفاوت نباشند. پنج - ارزیابی و جمع بندی انتقادی از مبارزات جاری و نیز کارآیی و حوزه کاربرد اشکال و تاکتیک های آنها از ضرورت های گسترش و هم گرایی جنبش های اجتماعی است. مثلاً کمپین جمع آوری " یک میلیون امضاء " که از طرف فعالان جنبش زنان آغاز شده (مخصوصاً با تأکید بر " اول بحث ، بعد امضاء ") حرکت درخشان و بیدار کننده ای است که میتواند هم دامنه جنبش زنان را گسترده تر سازد و هم در بعضی مبارزات دیگر کاربرد بسیار ثمر بخشی داشته باشد. یا حرکت بزرگ معلمان که علی رغم همه بگیر و ببند ها ، ظرفیت کارکنان آموزش و پرورش را برای هم آهنگی سراسری به نمایش گذاشت ، ضرورت توجه به اهمیت این بخش از نیروی کار را در سازمانیابی عمومی طبقه کارگر و رابطه آنها را با بخش های دیگر طبقه به وظیفه عاجل همه فعالان اجتماعی و سیاسی تبدیل کرد. نمونه بسیار آموزنده دیگر تجربه " شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری " است که چندی پیش برای برگزاری مستقل مراسم روز جهانی کارگر ایجاد شد و نمودار امید بخشی است از همکاری ثمر بخش فعالان کارگری گرایش های مختلف. این تجربه نشان میدهد که گرایش های گوناگون فعالان کارگری علی رغم اختلافات موجود در میان خودشان و فراتر از آن ، با پذیرش و احترام به این تفاوت ها و اختلافات ، میتوانند جبهه مشترکی در برابر جمهوری اسلامی و سرمایه به وجود بیاورند. و از جمله همین ضرورت ها ، یافتن راه های استفاده بهینه از امکانات ارتباطی موجود در خدمت گسترش و هم گرایی جنبش های مستقل مردمی است. هم اکنون دسترسی بخش قابل توجهی از مردم به اینترنت و رسانه های ماهواره ای و تلفن همراه ، امکانات ارتباطی وسیعی برای پراکندن فوری خبرها و تماس گیری های گسترده به وجود آورده است که با استفاده سازمانیافته از آنها میتوان شبکه ارتباطات واقعاً سراسری میان فعالان جنبش های اجتماعی و سیاسی به وجود آورد و به نوعی " سازمان های مجازی " برای راه اندازی اقدامات همزمان موجودیت بخشید. شش - اهمیت حیاتی مبارزه برای مسائل معیشتی مردم. جمهوری اسلامی همیشه کوشیده است مبارزات مردم علیه تاریک اندیشی حاکم را از مبارزات آنها برای مشکلات معیشتی شان جدا نگهدارد. و متأسفانه ضعف چپ در دو دهه گذشته و بی اعتنایی عملی بخش بزرگی از مخالفان رژیم به شرایط معیشتی فلاکت بار اکثریت بزرگ مردم ، نیز به تداوم این جدایی و بنابراین ، تداوم موجودیت جمهوری اسلامی کمک کرده است. حقیقت این است که پیکار عمومی ضد استبدادی ، و فراتر از آن ، پیکار برای آزادی و برابری و تأسیس یک دموکراسی مشارکتی پایدار ، بدون هم آهنگی و حتی درهم آمیختگی مبارزات معطوف به روشنایی و برابری اجتماعی و مبارزات معطوف به بهبود شرایط معیشتی و مادی اکثریت قاطع جمعیت کشور ، هرگز نخواهد توانست به جایی برسد. حالا که رژیم سرکوب فرهنگی و مدنی وسیعی را آغاز کرده ، توجه به هم آهنگی میان این دو شاخه اصلی مبارزات مردم ، یک ضرورت عاجل و حیاتی است. به عبارت دیگر ، بهترین راه در هم شکستن تعرض کنونی رژیم ، روی آوردن به آتشبار توده ای مبارزات

روزمره ده ها میلیونی معطوف به بهبود شرایط معیشتی مردم است. اما ستون اصلی پیش برنده مبارزات معیشتی مردم (نه فقط امروز ، بلکه همیشه و همه جا) جنبش کارگری است. بنابراین ، سراسری شدن حرکت معطوف به ایجاد تشکل های مستقل کارگری که اکنون شاهد آغاز امید بخش آن هستیم ، از اهمیت فوق العاده زیادی برخوردار است. فراموش نکنیم که در حال حاضر مبارزات کارگری ما غالباً خصلت دفاعی دارند ، یعنی عمدتاً برای دفع تعرض سرمایه و مقابله با بدتر نشدن شرایط کار و زندگی کارگران صورت میگیرند و نه بهبود آن. حرکت معطوف به تشکل مستقل کارگری در صورتی میتواند این وضع را عوض کند که با شتاب کافی سراسری بشود. دیگر کافی نیست که در محدوده این یا آن واحد اقتصادی. حتی کاملاً بزرگ ، تشکل مستقل کارگری ایجاد شود ، بلکه لازم است که اولاً این تشکل ها در تمام این یا آن شاخه اقتصاد گسترش یابند و با هم دیگر متحد و مرتبط شوند. ثانیاً ارتباط فعالی میان تشکل های مستقل شاخه های مختلف اقتصاد ایجاد شود تا امکان همبستگی سازمان یافته برای طرح مسائل عمومی کارگران به وجود بیاید. ثالثاً از طرف همه تشکل های مستقل و همه فعالان کارگری ، مبارزه مشترکی برای دفاع از حقوق کارگران واحدهای اقتصادی کوچک (که حالا رسماً از شمول قانون کار بیرون گذاشته شده و به دست قانون جنگل سپرده شده اند) و بیمه های اجتماعی کلیدی برای عموم کارگران و بیکاران راه اندازی شود. در هر حال فراموش نیاید بکنیم که اکثریت بزرگ کارگران و زحمتکشان در متن مبارزه برای مسائل بی واسطه معیشتی شان است که افق های گسترده اجتماعی و تاریخی را کشف میکنند. هفت - با نافرمانی مدنی فرساینده میتوان موج کنونی سرکوب فرهنگی و مدنی جمهوری اسلامی را در هم شکست. حقیقت این است که مقاومت در برابر موج سرکوب های کنونی رژیم فقط در صورت توده ای شدن میتواند کارایی داشته باشد. اما مبارزه ای میتواند توده ای شود که اولاً برای بخش قابل توجهی از مردم مهم باشد و ثانیاً هزینه شرکت در آن برای همان بخش از مردم قابل تحمل باشد. با توجه به این نکته ، حالا سازمان دهی نوعی مقاومت فرهنگی و مدنی در بعضی حوزه ها ممکن و کارساز است. چنین مقاومتی برای همه جنبش های مترقی موجود اهمیت دارد ، زیرا اگر رژیم در پیشبرد موج سرکوب کنونی موفق بشود ، در همه حوزه ها به تعرض خواهد پرداخت. با زیر پا گذاشتن آگاهانه ، سازمان یافته و فرسایشی بایدها و نبایدهای رژیم در بعضی از حوزه ها میتوان هزینه سرکوب را برای رژیم به شدت بالا برد و هزینه سرانه آن را برای مردم پائین آورد. این نافرمانی مدنی در صورتی میتواند توده گیر شود که اولاً آگاهانه باشد. یعنی افراد شرکت کننده در آن بدانند چه کاری میکنند و چرا ، و تصویری از حد واکنش حکومتی ها و حد تحمل خودشان در مقابل مجازات احتمالی داشته باشند. ثانیاً سازمان یافته باشد تا عده قابل توجهی بتوانند به طور هم زمان آن را شروع بکنند و ادامه بدهند. ثالثاً فرسایشی باشد. یعنی در طول زمانی دراز ادامه یابد تا از یک طرف ، بتواند به تدریج شناخته شود ، گریز بگیرد و توده گیر شود ، و از طرف دیگر ، نیروهای سرکوب را فرسوده سازد. برای این منظور ، حرکت میتواند در آغاز ، به صورت تناوبی پیش برود. البته تردیدی نباید داشت که رژیم به سادگی عقب نشینی نخواهد کرد و واکنش آن ممکن است برای مدتی حتی خشن تر هم بشود. اما فراموش نباید کرد که برتری عددی مردم سلاح بزرگ آنها در مقابل حکومت کنندگان است: " همه را نمیشود گرفت ، همه را نمیشود کشت ، و همه را نمیشود به زندان برد ". هشت - مسأله ملی یکی از حساس ترین و بحث برانگیز ترین مسائل کشور ماست. همان طور که اشاره کردیم ، اکنون بازوی خشن تر سرکوب جمهوری اسلامی عمدتاً برای خفه کردن جنبش ملیت های زیر ستم به کار افتاده است. از طرف دیگر ، مودیانه ترین و خطرناک ترین بخش طرح های امریکا نیز هم اکنون برای زیر نفوذ در آوردن همین جنبش ها است. علاوه بر این ، عده ای از فعالان اجتماعی و سیاسی نیز با جنبش های ملیت های زیر ستم مخالفند و در توجیه نظر خود نیز یا چند ملیتی بودن ایران را رد میکنند یا اصلاً مفهوم ملت را گمراه کننده و کفر آمیز میدانند. همین ها اکنون بهانه ضدیت با طرح های امپریالیستی امریکا را نیز بر مجموعه دلایل شان افزوده اند. به این ترتیب ، مسأله ملی بیش از پیش به یکی از اختلاف انگیز ترین مسائل در میان غالب طیف های مخالفان جمهوری اسلامی تبدیل شده است. اما درست به دلیل گره خوردگی همه این عوامل ، ضرورت پذیرش و احترام به حق ملیت های ایران در تعیین سرنوشت خودشان بیش از هر زمان دیگر اهمیت پیدا کرده است. بنابراین ما لازم میدانیم باردیگر بر چند نکته تأکید کنیم: اولاً مهم ترین دلیل چند ملیتی بودن ایران خود وجود ملیت های مختلف این کشور است. و با بحث های توخالی معناشناسانه و حقوقی در باره مفاهیم "ملیت" و "قومیت" و غیره نمیتوان این حقیقت را لاپوشانی کرد. اگر ملیت ها (یا اقوام) زیر ستم ایرانی بر نابرابری ها و بی حقی های موجود آگاهی داشته باشند (که اکنون دارند) و برای احقاق حقوق شان به مبارزه برخیزند (که قطعاً بخواهند خاست) ، با هر نامی که آنها را بنامیم ، مشکلی حل نخواهد شد. ثانیاً ستم ملی یا قومی در ایران یک حقیقت انکار ناپذیر است. حداقل ، نمیتوان انکار کرد که نیمی از ایرانیان از حق آموزش و گفتگوی رسمی با هم دیگر به زبان مادرشان محرومند. مسأله ملی قبل از هر چیز ، مسأله ای است مربوط به دموکراسی سیاسی. بنابراین ، با پاکرفتن هر نوع دموکراسی در این کشور ، بلافاصله ملیت های زیر ستم برای احقاق حقوق شان ، از آن استفاده خواهند کرد. آنهایی که با خود فریبی از مسأله ملی میگریزند ، در ادامه ناگزیر خواهند شد از دموکراسی نیز بگریزند. ثالثاً حق تعیین سرنوشت ملل را نمیتوان به حق موافقت آنها با "من" تقلیل داد ، نه به لحاظ حقوقی و نه به لحاظ سیاسی. بنابراین ، حق تعیین سرنوشت ، یعنی از جمله ، حق مخالفت با "من" و حق جدایی از "من". پذیرفتن این حق ، بر خلاف تصور خود فریبان ، احتمال جدایی ملیت های ایران را افزایش نمیدهد ، بلکه کاهش میدهد ، و همبستگی آنها را محکم تر میسازد. از نظر ما جدایی ملیت های ایران فجایع زنجیره ای بی پایانی برای همه آنها به وجود میآورد ، ولی برعکس ، پذیرش حق جدایی ، آنها را به پیوند های عمیق شان با ملیت های دیگر این سرزمین آگاه تر میسازد و به شهروندان برابر کشور چند ملیتی شان تبدیل میکند. رابعاً دفاع از حق تعیین سرنوشت ملی به معنای کم رنگ کردن همبستگی طبقاتی کارگران نیست ، بلکه برعکس ، از بایست های گریزناپذیر تأکید بر همبستگی بین المللی طبقه کارگر است. بدون پذیرش این حق ، اتحاد طبقاتی پرولتاریای ایران از محالات است. فراموش نکنیم که پرولتاریای ایران چند زبانه است و در عمل بیش از سرمایه داران چند زبانه است. و بالاخره ، تردیدی نیست که حالا امپریالیسم امریکا برای

پیشبرد بعضی از طرح های شوم اش در ایران و منطقه ، سعی میکند از مسأله ملی بهره برداری کند. اما آیا به این بهانه میشود عینیت ستم و محرومیت ملی را در ایران نادیده بگیریم؟ آنها ممکن است با همین نیت از جنبش کارگری هم بهره برداری کنند و میکنند. به خاطر مخالفت با طرح های جنایت کارانه آمریکا نمیتوان مسأله ملی را نادیده گرفت. برعکس ، درست در این شرایط است که ضرورت دفاع از برابر حقوق ملیت های ایران اهمیتی حیاتی پیدا میکند.

۳ - ضرورت تلاش برای بازسازی و تجدید آرایش جنبش سوسیالیستی. اکنون روشن است که برآمد چپ آهنگ چشم گیری پیدا میکند. و این در حالی است که چپ با بیرون آمدن از زیر آوار شکست های گذشته ، با انبوهی از مسائل نظری روبروست ، نه فقط در ایران بلکه در همه جای دنیا. دراهمیت حیاتی پرداختن به این مسائل نظری تردیدی نیست. اما از همین حالا روشن است که تأکید بر چند نکته اساسی ، برای باز سازی چپ به عنوان یک جنبش سیاسی برخوردار از افق های بزرگ ، ضرورت مبرم دارد: **یک** - جنبش سوسیالیستی یک جنبش ایدئولوژیک نیست ، جنبش رهایی طبقه کارگر است. فراموش نکنیم که هر جنبش اقتصادی یا حتی سیاسی کارگران با جنبش رهایی طبقه کارگر یکی نیست. کارگران هنگامی به آگاهی از خود به عنوان یک طبقه دست مییابند که از کل مجموعه خودشان در طول یک راه پیمایی و رویارویی تاریخی تصویری به دست آورند. اگر چنین است ، جنبش طبقه کارگر نه فقط در متن مبارزات اقتصادی این یا آن بخش از کارگران ، بلکه فراتر از اینها ، در متن هم آهنگی وسیع همین جنبش های اجتماعی پا خواهد گرفت. هم آهنگی جنبش های اجتماعی مترقی به معنای رقیق کردن مفهوم طبقه کارگر نیست. فراموش نکنیم که اکثریت زنان ، جوانان ، ملیت های زیر ستم و بخش بزرگی از دانشجویان به طور مستقیم یا غیر مستقیم ، کارگرند. هم آهنگی عمقی جنبش های اجتماعی در صورتی امکان پذیر است که بر مبنای هم بستگی طبقاتی کارگران صورت بگیرد. مسلم است که این کار مثلاً فقط با دفاع از حقوق زنان کارگر یا حق شهروندی قنط کارگران نمیتواند صورت بگیرد ، بلکه باید با دفاع از حقوق همه زنان و همه شهروندان انجام گیرد. تنها از این طریق است که طبقه کارگر به عنوان مدافع بشریت آزاد متولد میشود. فعالان جنبش سوسیالیستی هستند که با گشودن افق های گسترده به روی جنبش های اجتماعی مترقی ، اولاً همبستگی طبقاتی کارگران و ثانیاً رابطه آن را با رهایی بشریت تصور پذیر میسازند. بدون یک جنبش سوسیالیستی نیرومند و عمیقاً کارگری ، همبستگی طبقاتی کارگران همیشه به وسیله همبستگی های دیگر (جنسی و ملی و مذهبی و مسلکی و غیره) به حاشیه رانده خواهد شد. **دو** - توجه به افق های گسترده نباید به بی اعتنائی به مبارزات اقتصادی ، صنفی و روزمره و محدود این یا آن بخش کارگران باشد. کمونیسم مارکسیستی به ما میآموزد که کارگران نه صرفاً با گرویدن به اندیشه های مجرد این یا آن متفکر بزرگ ، بلکه با پیکارهای روزمره برای منافع ملموس خودشان است که به افق های گسترده تاریخی دست مییابند. آنهایی که اکنون مبارزات روزمره کارگران برای بهبودهای هر چند خورد را به نام انقلاب و سوسیالیسم نفی میکنند ، با نیت هر چند خیر ، به روند پایه ای و توده ای تکوین همبستگی طبقاتی کارگران آسیب میزنند. مسلم است که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر بدون تئوری و آگاهی سوسیالیستی نمیتواند موجودیت پیدا کند ، اما فراموش نکنیم که آگاهی سوسیالیستی نیز بدون همین مبارزات روزمره کارگران نمیتواند کارگری شود و به نیروی دگرگونی تاریخی تبدیل گردد. **سه** - فرقه گرایی آفت بزرگ جنبش کارگری و سوسیالیستی است که غالباً هم در شرایط کشور های استبداد زده رشد میکند. وجود احزاب و گرایش های گوناگون در درون جنبش کارگری و جنبش های اجتماعی دیگر و نیز رقابت آنها کاملاً طبیعی است و بسیار هم مفید است. اما رقابت مخرب و تلاش برای تبدیل جنبش کارگری به زانده این یا آن فرقه ، به این جنبش آسیب میزند. طبقه کارگر پر شمارترین طبقه اجتماعی است و بنابراین ساده لوحی است اگر فکر کنیم که فقط یک حزب میتواند از متن آن پابگیرد. مشخصه اصلی احزاب کارگری کمونیستی و سوسیالیستی این است که همیشه مصالح عمومی جنبش طبقه کارگر را بر منافع خود ارجحیت میدهند و حتی فراتر از این ، منافعی جدا از منافع کل جنبش کارگری ندارند.